



نگاه «وجودی» به انسان در قرآن اصالت دارد/ لوازم انسان‌شناختی «عند ملّیکِ مُقتدر»

انسان موجودی است که می‌تواند به «...عند ملّیکِ مُقتدر» (قمر/55) برسد؛ این عنایت یک رابطه متافیزیکی نیست، بلکه به آن معناست که انسان می‌تواند رابطه وجودی اگزیستانسیال خاصی با خدا برقرار کند که بقیه موجودات نمی‌توانند.

انسان موجودی است که می‌تواند به «...عند ملّیکِ مُقتدر» (قمر/55) برسد؛ این عنایت یک رابطه متافیزیکی نیست، بلکه به آن معناست که انسان می‌تواند رابطه وجودی اگزیستانسیال خاصی با خدا برقرار کند که بقیه موجودات نمی‌توانند.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، انسان‌شناسی علم شناخت انسان است که حوزه گسترده‌ای از علوم انسانی را در برمی‌گیرد و در آن اثرگذار است. از سوی دیگر، یکی از موضوعات اساسی که در قرآن مورد توجه قرار گرفته، موضوع انسان است. به همین جهت اهمیت بحث از انسان‌شناسی قرآنی بسیار روشن است و می‌تواند مقدمه و مبنایی برای علوم انسانی اسلامی فراهم کند.

در همین رابطه با حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا قائمی‌نیا، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به گفت‌وگو نشسته‌ایم که مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

ایکنا: برای شروع بیان بفرمائید که آیا به عقیده شما قرآن حاوی نظریه‌ای در زمینه انسان‌شناسی هست؟
به یک معنا تمام مطالبی که در قرآن آمده است حول انسان‌شناسی شکل گرفته و توضیحی است در باب این که انسان چیست، ماهیت آن چیست و چه معجونی انسان را ساخته است و همچنین این که این انسان کجا بوده، به کجا آمده و به کجا خواهد رفت. تمام مطالبی که در قرآن هست به یک معنا با خود انسان ارتباط دارد و شاید بتوان گفت که قرآن یک کتاب انسان‌شناسی است؛ البته نه انسان‌شناسی به معنای آنتروپولوژی مرسوم امروزی، بلکه به معنایی خاص که تحلیلی متفاوت از انسان را در بر می‌گیرد.

ایکنا: با توجه به این که شما قرآن را یک کتاب انسان‌شناسی می‌دانید آیا قائل هستید که می‌توان از توصیفات قرآن راجع به انسان به یک نظریه انسان‌شناختی رسید؟ در این صورت و در حالی که شما نظریه قرآن را در چارچوب آنتروپولوژی مرسوم نمی‌دانید، این نظریه چگونه نظریه‌ایست؟

ببینید! دسته‌ای از مطالبی که در قرآن راجع به انسان آمده است، به کیفیت آفرینش انسان مربوط است. این دسته آیات به کیفیت آفرینش انسان و سرشت انسان اشاره دارد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که انسان در درون خود چه دارد و از چه چیزهایی آفریده شده است. بخشی از مطالب قرآن مرتبط با انسان نیز به زمینه‌های قبل از پیدایش انسان و این که چگونه کار به جایی رسید که خدا انسان را آفرید، می‌پردازد. گفت‌وگوی خدا با ملائکه و شیطان دارد و مطالبی که درباره این است که خداوند چرا می‌خواهد انسان را بیافریند از این دسته مطالب‌اند.

قسمتی از مطالب انسان‌شناختی قرآن به این مربوط می‌شود که انسان در عالم چگونه زندگی می‌کند و در عالم بودن انسان چگونه است و انسان چه ارتباطی با عالم دارد. بخشی از مطالب انسان‌شناختی قرآن نیز در آن جا بیان شده است که قرآن به زندگی انسان در عوالم دیگر، مانند بعد از مرگ و قیامت و اتفاقاتی که در این عوالم برای انسان می‌افتد، پرداخته است.

اگر توجه کنید می‌بینید که همه این مطالب ناظر به انسان‌شناسی‌ای متفاوت از انسان‌شناسی مرسوم و از سنخ مطالبی است که در نظریه‌های متافیزیکی می‌تواند بیان شود، اما اگر بخواهیم دقیقتر در باب انسان‌شناسی قرآن سخن بگوئیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که اگر چه می‌توان از قرآن نظرانی متافیزیکی در باب انسان هم استفاده کرد، اما قرآن بیش از یک نظر متافیزیکی را راجع به انسان مطرح کند.

ایکنا: مقصود شما از آن چه قرآن در باب انسان مطرح می‌کند و هم با انسان‌شناسی مرسوم و هم با انسان‌شناسی فلسفی و متافیزیکی متفاوت است، چیست؟ در این باب بیشتر توضیح بفرمائید.

قرآن بیشتر می‌خواهد این مطلب را طرح کند که انسان یک هویت وجودی دارد که این هویت وجودی در واقع در مواجهه با خداوند تعریف می‌شود. این مواجهه وجودی و رابطه وجودی را بایستی در مقابل یک رابطه متافیزیکی فهمید. روابطی که خدا و انسان در قرآن دارند، بیشتر روابطی وجودی است و نه روابطی مفهومی و فلسفی. در حقیقت انسانیت انسان، در قرآن در مواجهه با خدا و قائم به رابطه وجودی با خدا تصویر می‌شود. این تفاوتی است که میان نگاه قرآن به انسان با دیگر نگاه‌ها وجود دارد.

در نگاه قرآن، انسان موجود مخلوق و ممتازی است که رابطه وجودی خاصی با خدا دارد و در واقع این رابطه وجودی است که در نحوه زندگی و سبک زندگی او، او را به مقام انسانیت می‌رساند و بقیه موجودات نمی‌توانند چنین رابطه وجودی‌ای داشته باشند. تنها انسان است که به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند رابطه‌ای وجودی را با خدا داشته باشد و در اثر این رابطه

وجودی با خداست که انسان است و هویت انسانی او شکل می‌گیرد. اگر آن رابطه وجودی نباشد، انسان با موجودات دیگر تفاوتی ندارد و بلکه ممکن است بدتر از بدترین موجودات هم بشود. در واقع اگر آن مواجهه صورت نگیرد انسان «بل هم اضل» می‌شود و تفاوتی که در نگاه قرآنی به انسان با دیگر نگاه‌ها می‌توانید ببینید همین است.

ایکنا: با وجود تنوع مطالب انسان‌شناختی قرآن و همچنین این که بالاخره می‌توان در سطوح مختلفی درباره انسان سخن گفت، آیا باز هم شما معتقدید که باید نگاه قرآن را وجودی دانست و مطالبی مرتبط با شاخه‌های مختلف انسان‌شناسی تجربی و اجتماعی نمی‌شود از قرآن دریافت کرد؟

به نظر من همان طور که اشاره کردید تحلیل‌های متفاوتی از ماهیت انسان می‌شود ارائه داد، شما مثلاً تحلیل متافیزیکی ارائه می‌دهید یا تحلیل فلسفی ارائه می‌دهید یا تحلیل انسان‌شناختی ارائه می‌دهید؛ همه این‌ها سطوح مختلفی از تحلیل انسان هستند. شما برای برخی از این‌ها می‌توانید در قرآن هم شواهدی پیدا کنید؛ برای مثال برای تحلیل فلسفی. به عنوان مثال تحلیل فلسفی می‌گوید که به فرض انسان مرکب از روح و بدن است. این را البته ما از فلاسفه اسلامی یاد گرفته‌ایم اما می‌شود برای آن شواهدی در قرآن پیدا کرد.

نکته‌ای که من اضافه می‌کنم این است که دیدگاه‌هایی که به قرآن نسبت می‌دهیم یا تحلیل‌هایی که از قرآن به دست می‌دهیم چه تحلیل فلسفی باشد، چه تحلیل انسان‌شناختی باشد و چه اگزیستانسیالیستی، اینها همه یک دست نیستند و یکی از این تحلیل‌ها هسته اصلی نگاه قرآن نسبت به انسان را تشکیل می‌دهد.

آن نگاه با نگاه‌های فلسفی محض یا نگاه‌هایی که تجربی‌اند، متفاوت است. گرچه مخالف این نیستم که برخی دیدگاه‌ها را از قرآن به دست بیاورید یا بر اساس قرآن، سطوح مختلفی از تحلیل‌ها را نسبت به انسان داشته باشید، اما هسته اصلی نگاه قرآن نسبت به انسان یک نگاه وجودی است. %d9%86%da%af%d8%a7%d9%87-%c2%ab%d9%88%d8%ac%d9%88%d8%af%db%8c%bb-%d8%a8%d9%87-%d8%a7%d9%86%d8%b3%d8%a7%d9%86-%d8%af%d8%b1-%d9%82%d8%b1%d8%a2%d9%86-%d8%a7%d8%b5%d8%a7%d9%84%d8%aa-%d8%af%d8%a7%d8%b1%d8%af-%d9%84%d9%88%d8%a7%d8%b2%d9%85-%d8%a7%d9%86%d8%b3%d8%a7%d9%86%e2%80%8c%d8%b4%d9%86%d8%a7%d8%ae%d8%aa%db%8c-%c2%ab%d8%b9%d9%90%d9%86%d8%af%d9%8e-%d9%85%d9%8e%d9%84%d9%90%db%8c%da%a9%d9%8d-%d9%85%d9%91%d9%8f%d9%82%d9%92%d8%aa%d9%8e%d8%af%d9%90%d8%b1%d9%8d%c2%bb عبارت دیگر قرآن انسان را یک حقیقت می‌داند که این حقیقت وقتی شکل می‌گیرد که مواجهه‌ای با خدا و رابطه‌ای وجودی و اگزیستانسیال با خدا پیدا می‌کند. وقتی رابطه اگزیستانسیال با خدا پیدا می‌کند به آن مقام انسانیت می‌رسد. «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره/30) یعنی من می‌دانم که از میان مخلوقات انسان است که می‌تواند به آن رابطه وجودی با خدا برسد.

انسان موجودی است که می‌تواند به «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/55) برسد. این عنایت یک رابطه متافیزیکی نیست. در این جا منظور این نیست که خدا علت است و انسان معلول است و معلول نزد علت خویش است، یا منظور معیت قیومیه و از این قبیل امور نیست. «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» یعنی انسان رابطه وجودی اگزیستانسیال خاصی با خدا می‌تواند برقرار کند که بقیه موجودات نمی‌توانند چنین رابطه وجودی‌ای را با خدا برقرار کنند و این تنها انسان است که به خاطر خلقت خاصی که دارد، توانا به چنین نحوه ارتباطی است.

انسان از یک طرف از جهت وجود مادی‌اش از خاک آفریده شده است و از جهت روحی و با توجه به «تَفَحُّتُ فِيهِ مِنْ رُوحٍ؛ از روح خود در آن دمیدم» (حجر/29) اصلی شریف را در درون خودش دارد. خاک این خصلت را دارد که تغییر و تحول پیدا کند و به آن چیزی که شما در درون آن قرار می‌دهید، رشد می‌دهد. در این جا هم آن روحی که در خاک آفریده شده است، خاک می‌تواند به آن روح رشد بدهد. لذا انسان از خاک آفریده شده است و در عین حال می‌تواند به کمال و به «عند ملک مقتدر» برسد.

اگر به بدن انسان نگاه کنید، این بدن هم چیز متفاوتی از آن روح نیست آن بدن هم متناسب با این روح انتخاب شده است. اصلاً این تفکیک بدن و روح شاید تفکیک خیلی درستی نباشد. انسان یک حقیقتی است که شما از جنبه‌های مختلف می‌توانید به آن نگاه کنید و آن حقیقت در پرتو این که رابطه وجودی با خدا برقرار می‌کند انسان و خلیفه‌الله می‌شود و اگر آن رابطه وجودی را نتواند برقرار کند، انسان به معنایی که قرآن اطلاق می‌کند نیست و حقیقت انسان هم به واسطه آن رابطه وجودی است که متفاوت می‌شود.

ایکنا: نسبت بحثی که شما مطرح می‌فرمائید با مباحثی که برخی فیلسوفان اروپایی در رویکرد اگزیستانسیالیستی مطرح کرده‌اند چیست؟ آیا به نظر شما ما باید دغدغه‌های انسان‌شناختی خود را در قرآن، در قالب همان ادبیاتی که در رویکرد اگزیستانسیالیستی تولید و پرورده شده است، پی بگیریم؟

آنچه من بیان کردم به دیدگاه اگزیستانسیالیستی نزدیک است، اما حُب تفاوت‌هایی هم وجود دارد. از اگزیستانسیالیسم

الحادی که بگذریم تفاوت آن چه من بیان کردم با اگزیستانسیالیسم دینی این است که اسلامی است یعنی مبتنی بر برداشت‌های اسلامی از آیات و روایات است.

ببینید در واقع نگاه اگزیستانسیال انسان را در متن زندگی می‌بیند و تا این جا این نگاه بین اگزیستانسیالیسم و نگاه قرآن مشترک است. دیدن انسان در متن زندگی چیزی است که مورد نظر ما هم هست و از این جهت مشترک است با آن نگاه اگزیستانسیالیستی که متعلق اصلی بحث را بر انسانی که در عالم دارد زندگی می‌کند می‌برد؛ یا به قول هایدگر انسانی که در عالم است و در عالم بودن حقیقت او را تشکیل می‌دهد. اما «در عالم بودن» را که ما مطرح می‌کنیم نباید آن گونه که اگزیستانسیالیست‌ها معنا می‌کنند معنا کنید. این «در عالم بودن» در واقع یک نوع لوازم و پیش‌فرض‌های نظری دارد که آن پیش‌فرض‌ها باعث می‌شود انسان را کاملاً موجودی که در عالم است و از عوالم دیگر بریده شده است، لحاظ نکنید. اصلاً شما ببینید که چرا انسان به عالم هبوط می‌کند، به دلیل این‌که از اول اراده الهی بر این بوده است که انسان روی زمین باشد و روی زمین است که می‌تواند آن رابطه وجودی با خدا را کسب کند. بنابراین اگر چه آن چه مطرح کردیم به نگاه اگزیستانسیالیسم نزدیک است، اما با آن تفاوت‌های عمیقی هم دارد. بر همین اساس، من اسم این نگاه به انسان را که در آیات و روایات اصل است، «وجودی» گذاشتم که تفاوت ظریفی با نگاه اگزیستانسیالیستی دارد.

ایکنا: در مورد این تفاوت توضیحات بیشتری بیان بفرمائید. آیا این تفاوت‌ها صرفاً به تفاوت در لوازم نظری نگاه اسلامی و نگاه اگزیستانسیالیستی متداول برمی‌گردد؟

ببینید نگاه وجودی‌ای که من اشاره کردم، در قرآن جریان دارد اولاً با نگاه متافیزیکی منافات ندارد، اما ما در اگزیستانسیالیسم غربی این منافات و تعارض را می‌بینیم. نگاهی که ما مطرح می‌کنیم اساساً لوازمش متافیزیکی است و شما می‌توانید متافیزیک را هم در ذیل آن طرح کنید و به کار ببرید؛ اما متافیزیکی که در اینجا به کار می‌رود نزدیک است که شما را به آن فضای وجودی برساند. مباحثی که در این انسان‌شناسی متافیزیکی مطرح می‌شود که برای مثال انسان روح دارد و بدنش این گونه است و روحش این گونه است و ... این کم کم در آستانه این است که بدل به یک نگاه وجودی بشود. آن شکافی را که شما بین نگاه اگزیستانسیالیستی و متافیزیکی در تفکر غربی می‌بینید، در این جا وجود ندارد.

ایکنا: البته در غرب هم اگزیستانسیالیست‌ها مباحث نظری خود را دارند و بالاخره به لوازم منطقی و نظری رویکرد خود می‌پردازند!

بله مباحث نظری دارند، اما شما در غرب یک فضای متافیزیکی دارید و یک فضای اگزیستانسیالیستی. اگزیستانسیالیست‌ها در واقع به نوعی علیه متافیزیک شورش می‌کنند و متافیزیک از فضای وجودی رانده می‌شود، اما آن نگاهی که من عرض می‌کنم و می‌گویم که در تعالیم اسلام هم ریشه دارد، آن نگاه متافیزیکی برای نگاه وجودی زمینه‌سازی می‌کند. ما در خود قرآن نگاه‌ها و سرخ‌هایی برای نگاه متافیزیکی نسبت به انسان داریم، سرخ‌هایی هم برای نگاه وجودی هم داریم، اما آن نگاه وجودی نسبت به انسان اصل است و نگاه متافیزیکی هم در خدمت آن است که انسان را به آن فضای وجودی برساند. در واقع نگاه متافیزیکی مطرح در قرآن زمینه‌سازی می‌کند برای این که انسان را به آن نگاه برساند. آیاتی که اشاره می‌کند به این که انسان از بدن و روح آفریده شده است، این‌ها مقدمه است برای این که انسان را توجه بدهد به رابطه وجودی‌اش با خدا و بگوید که تو در درون خودت اصل شریفی که یک اصل الهی است داری و باید با منشأ آن روح رابطه وجودی برقرار کنی. بنابراین فضاهای متافیزیکی هم که راجع به انسان در قرآن و روایات وجود دارد به نوعی در پی زمینه‌سازی برای رابطه وجودی با خدا هستند. اصلاً حقیقت انسان با رابطه وجودی با خدا تعریف می‌شود.

ایکنا: آیا در نهایت قرآن حاوی یک چارچوب انسان‌شناسانه متافیزیکی است که ذاتی آن است و باید به آن قائل بود و آن را برای رسیدن به آن نگاه وجودی‌ای که شما مطرح کردید جستجو کرد یا این که مقولات متافیزیکی انسان‌شناسانه نسبت به قرآن حالت امکانی دارند و می‌تواند نظرگاه‌های متافیزیکی متفاوتی در این باب وجود داشته باشد که صرفاً به نحوی کارکردی ما را به آن دیدگاه وجودی می‌رساند؟

ببینید نگاه‌های متافیزیکی در این رابطه دو دسته‌اند. یک دسته هستند که بخشی از آن‌ها از ظاهر آیات استفاده می‌شود؛ مانند این که انسان مرکب از بدن و روح است و جنبه‌ای دارد که بعد از مرگ هم فانی نمی‌شود و روح انسان تجرد دارد. این دیگر ذاتی قرآن است و نمی‌توانید آن را حذف کنید اما دسته‌ای از مباحث متافیزیکی هم هستند که خیلی نظری می‌شوند و از ظاهر قرآن دور می‌شوند. در این جا شما می‌توانید با استفاده از آن مباحث نظری تفاسیر مختلفی از آن متافیزیک اولیه قرآن ارائه دهید و متافیزیک‌های مختلف داشته باشید.

بنابراین دستگاه‌های متافیزیکی‌ای که راجع به انسان هست و با قرآن ارتباط دارد دو دسته‌اند؛ یک دسته ارتباط نزدیک دارند و در واقع با خود فضای آیات در هم تنیده‌اند که نمی‌توانید آن‌ها را کنار بگذارید. اما در یک دسته دیگر شما چنین التزامی ندارید، چون مباحث صرف نظری است که شاید اصلاً ارتباطی با قرآن نداشته باشد و دست شما باز است که آن‌ها را کنار بگذارید. اما همچنان که گفته شد یک بخش هست که بخش حداقلی است و فضای متافیزیکی قرآن را می‌سازد و اجتناب‌ناپذیر است. آن بخش از متافیزیک اجتناب‌ناپذیر قرآن را که یک متافیزیک حداقلی هم هست، به عقیده من نزدیک به فضای وجودی است و در واقع انسان را به آن رابطه وجودی با خدا نزدیک می‌کند.

ایکنا: آیا می‌شود گفت که این دسته مباحث قرآن بیش از این که کارکردی نظری داشته باشند، باید کارکردی وجودی ایفا کنند و در واقع بیشتر بازتاب‌دهنده منظر قرآن هستند تا نظر قرآن؟

بله این‌ها اساساً معطوف به کارکرد وجودی هستند. همچنان که پیش از این اشاره کردم قرآن می‌خواهد کاری بکند که انسان را به آن «عند ملیک مقتدر» یعنی به آن مقام واقعی انسانیت برساند و بحثی هم که در قرآن مطرح شده است به نحوی با همین ارتباط دارد. تمام مباحثی که شما می‌بینید، از تاریخ گذشتگان گرفته تا عذاب‌های الهی تا خلقت آسمان و زمین، همه این مباحث در خدمت این هدف اعلا یعنی رابطه وجودی انسان با خداست.